

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۱۶-۹۵

نگاهی به منصب امیرنظام در دوره قاجار^۱

عباسی قدیمی قیداری^۲

محدثه هاشمیلر^۳

تاریخ ارسال: ۹۸/۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۵

چکیده

القاب و عناوین یکی از مهم‌ترین شاخص‌های شناخت ساختار دیوانسالاری است. القاب و عناوین سیاسی، نظامی، اداری و مالی و درک و فهم آنها در تأثیرگذاری و تأثیرپذیری تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، جریانی دوسویه است که باید در بازکاوی تاریخ اجتماعی و اداری ایران به آن توجه داشت. دستگاه دیوانسالاری قاجار، یک دستگاه عریض و طویل بود که القاب و عناوین این دستگاه، وجه تسمیه و کارکردهای ویژه‌ای داشتند. یکی از عناوین و القاب خاص عصر قاجار، منصب «امیرنظام» بود. این عنوان از عناوین نظامی جدید در ساختار ارتش تازه پاگرفته صدر قاجار بود که با فراز و فرود و تغییراتی در عصر قاجار مواجه شد. ضرورت‌های خاص جامعه آن روز، به تغییر کارکرد امیرنظام از یک منصب نظامی به منصبی اداری منجر شد. تحولات دوره میانه قاجار نیز امیرنظام را از مقامی بلندپایه به یک لقب تشریفاتی صرف کاهش داد. در این مقاله به بررسی چرایی و ضرورت‌های ایجاد این منصب با نگاهی به شخصیت‌های دارنده این منصب، وظایف و کارکردهای آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: امیرنظام، قاجاریه، ارتش، ساختار اداری

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2020.22665.1813

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز؛ ghadimi@tabrizu.ac.ir

۳. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد تاریخ ایران دانشگاه تبریز؛ (نویسنده مسئول)؛
Mohaddeseh_hashemilar@yahoo.com

مقدمه

کالبد دیوانسالاری ایرانی در طول روزگاران همواره شکل یکسانی داشت. شاخصه‌های اصلی این نظام دیوانی عبارت بودند از وزارت، دیوان استیفا، دیوان انشا و دیوان عرض. به نسبت نوع حکومت‌ها و به فراخور شرایط جامعه، نهادهای چندی به این دستگاه دیوانی افزوده و یا کاسته می‌شدند. حکومت قاجار نیز وارث همین نوع دستگاه دیوانی بود که تا میانه دوران ناصری تداوم داشت. دیوانسالاری دوران ناصری را می‌توان به دو دوره پیش از عزل آقاخان نوری و بعد از عزل آقاخان که آمیخته با تفکر سنتی بود، تقسیم کرد. ناگفته نماند که در این دوره نمی‌توان اقدامات میرزا تقی‌خان را در قالب سنت نگریست. اصلاحات او بی‌بهره از جنبه نوگرایی نبود. از آنجا که مدت صدارت میرزا آقاخان نوری سال‌های بیشتری را نسبت به امیرکبیر در برمی‌گرفت، غلبه سنت بر مدرنیته پررنگ‌تر است. دستگاه دیوانسالاری در وزارتخانه‌های یاد شده و برخی دستگاه‌های کوچک خلاصه می‌شد. دوره بعد از عزل آقاخان نوری مصادف با رشد روزافزون آمدورفت مأموران و سیاحان خارجی، افزایش سطح آگاهی روشنفکران ایرانی از وضعیت جامعه اروپا، تلاش برای جاری ساختن قوانین اروپایی در ایران، آگاهی یافتن شاه از شرایط اروپا و چگونگی اداره امور آن دیار بود. دیوانسالاری از نهادهایی بود که نگاه روشنفکران بر آن متمرکز بود تا هر چه بیشتر در احیا و نوسازی آن سهیم باشند. از میان برداشتن مقام صدارت در برهه‌های مختلف این دوره، تشکیل هیئت دولت مرکب از کابینه‌های مختلف، راه‌اندازی تعدادی وزارتخانه جدید و به کارگیری لفظ وزارتخانه به جای دیوان، از جمله این نمونه‌ها بودند. تمام این اقدامات معنی تغییر داشت؛ تغییراتی کوتاه و موقتی در جهت رهایی ناصرالدین‌شاه از وضع موجود، نه تحول. به کار بستن این اقدامات جدید نمی‌توانست منجر به تحول در جامعه ایرانی شود. ابتکارات جدید در عرصه دیوانسالاری، مطابق با الگوهای جامعه تعریف نشده بود. وجود نظام استبدادی نیز نقش مهمی در عقب‌ماندگی و عقیم ماندن تحولات به معنای دقیق کلمه داشت. این مقطع آغازی برای چالش دو پدیده خاص عصر ناصری، یعنی سنت و مدرنیته بود. دستگاه دیوانسالاری نیز با مسائل جدیدی مواجه شد که تا مدت‌ها پس از آن ادامه داشت. در عرصه دیوانی برجسته‌ترین مشکل، فساد اداری دستگاه حاکم بود. این ویژگی در دوران قاجار به‌ویژه در عصر ناصری و مظفری به شدت گریبان‌گیر جامعه بود. فساد اداری معلول اقتصاد ناکارآمد و غیرفعال بود. بحران مالی، نبود پول در خزانه، ورشکستگی و بدهی به دولت‌های دیگر، ساختار دیوانسالاری را درگیر مشکلاتی کرد که پیش از آن سابقه نداشت. یکی از آن مشکلات فروش مناصب و القاب بود.

لقب و اعطای آن در ایران از دیرباز تا دوره معاصر پیوند عمیقی با سیاست‌های اقتصادی، مالی و فرهنگی داشت و بخشی از روزمرگی حکومت‌ها را به خود اختصاص داده بود. رسم اعطای لقب با فعالیت در زمینه‌ای خاص، تشویق و یا دربرداشتن شاخصه‌ای ویژه به افراد، همراه بود. این موضوع در این دوره از شکل معمول خود خارج شده بود و روند نزولی و سیر قهقرایی به خود گرفت. نیاز دولت به پول با فروش القاب و مناصب همراه شد. آفت‌ها و آسیب‌های ناشی از این اقدام منجر به تولید القاب فاقد معنی، از میان رفتن شأن و شکوه صاحبان اصلی لقب، به اوج رسیدن تقلب و رشوه در جامعه، فزونی یافتن لقب‌های تکراری و همسان، واگذاری برخی درجات نظامی به مردم عادی و در نهایت از بین رفتن شایستگی افراد برای احراز لقبی خاص شد.

پژوهش در مورد القاب، با وجود آثار ارزنده از سوی پژوهشگرانی چون ایرج افشار، عبدالحسین نوایی، احمد اشرف و کریم سلیمانی، همچنان نیازمند بررسی‌ها و بازکاوی‌ها از زوایای مختلف است. آنچه معمولاً در بررسی القاب مورد توجه پژوهشگران بوده، القاب شناخته شده و صرفاً معروفی چون مشیرالدوله، رکن الدوله و معتمدالدوله بودند. البته نکاتی که در این گونه پژوهش‌ها مطرح شدند، دربردارنده نام رجال و شرح حال آنها بوده است. نگارش این نظر به معنای فرو کاستن از ارزش و اهمیت چنین پژوهش‌هایی نیست. این نوع پژوهش‌ها در بازنمایی و شناساندن صاحبان لقب و رفع تناقض‌ها و اختلافات ناشی از داشتن چندین لقب در یک فرد خاص راهگشا می‌باشند. دلیل پرداختن به این مسئله، جلب نظر پژوهشگران در بررسی‌های خود به القاب گمنام و کمتر شناخته شده است؛ که امیرنظام یکی از این نوع القاب است.

امیرنظام بالاترین درجه نظامی ارتش آذربایجان بود. این نهاد در تبریز صدر قاجار منصب ظهور یافت. در گذر زمان کارکرد نظامی این عنوان به کارکرد اداری تغییر یافت. چندی بعد نیز دستخوش برخی تحولات جدید شد تا آنکه در سلک القاب جای گرفت. دارندگان این سمت همواره از چهره‌های برجسته در دوره قاجار بودند؛ افرادی چون محمدخان امیرنظام زنگنه، میرزا تقی خان امیرکبیر، امیرنظام حسنعلی خان گروسی و دیگران.

نگاهی به فهرست مقالات منتشر شده در مورد القاب و تاریخ قاجار، حاکی از آن است که تنها یک پژوهش به معرفی این عنوان پرداخته است. در این نوشتار، با تأکید بر منابع دست اول و تحقیقات جدید با رویکرد توصیفی و تبیینی به بررسی ساختار، کارکرد و فراز و فرود در وظایف منصب امیرنظام پرداخته شده است. به عبارت دیگر، شکل‌گیری عنوان، دارندگان و موقعیت آنها، تغییر مسیر مسئولیت این عنوان نظامی به منصب اداری و در نهایت تبدیل آن به لقب تشریفاتی، موضوع این نوشته است.

نگاهی کلی به موضوع لقب در دوره قاجار

در دوره قاجار موضوع لقب مسئله جدی دربار حاکمه ایران بود. در این دوره، برخلاف گذشته واگذاری صرف یک لقب مطرح نیست، بلکه همراه با اعطای لقب پیامدهایی چون فروش القاب، پیشکش و به مزایده گذاشتن آنها نیز مطرح بوده است. واگذاری القاب، حاصل پیوند دوسویه بین تفکر حاکم بر جامعه، شرایط زندگی قدرتمندان و در برهه‌ای مردم عادی است که برای به دست آوردن لقب، آنها نیز به تلاش و رقابت برخاسته بودند.

چگونگی این پدیده را می‌توان در سه مقطع مورد بررسی قرار داد: نخست، صدر قاجار و دوران فتحعلی‌شاه که با صدور القاب مختلف همراه بود (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲۴۰/۱)؛ مقطع دوم مربوط به دوران محمدشاه است که اعطای لقب تا حدودی رو به رشد گذارد (همان، همان‌جا)؛ مقطع سوم دوران ناصر و مظفری است که این مهم، سهم بیشتری را به خود اختصاص داده است. در نهایت، این پدیده نیز به مانند پدیده‌های دیگر سیر قهقرایی به خود گرفت. اگر در آغاز، القاب به افراد دیوانی و اشخاص مهم واگذار می‌شد، در میانه حکومت قاجار مردم عادی نیز به این جرگه پیوستند. فروش القاب و آشفته‌گی کلی در این امر، در دنیای آن روز به شاخصی مهم تبدیل شد؛ چنان‌که از این رهگذر القاب بی‌شماری تولید شدند که در بسیاری از موارد خالی از بار معنایی بودند. در برخی موارد اعضای بدن شاه نیز در قالب لقب به فروش گذاشته می‌شد (مجدالاسلام کرمانی، ۱۳۲۸: ۵۷۵؛ سرنا، ۱۳۶۳: ۱۲۴-۱۲۵).

نمونه‌های فراوانی از تلاش اهل دیوان و رعیت برای کسب القاب در دوره ناصری گزارش شده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۷۱۵، ۸۰۲، ۹۷۶). این‌گونه برخورد با القاب، در برخی موارد ضمن منع واگذاری لقب از سوی ناصرالدین‌شاه، سبب شد او در اعلان‌های چندی اعطای القاب را ممنوع اعلام کند (همان، ۷۱۵). به گفته مستوفی در دوره ناصری با روی کار آمدن امین‌السلطان «... این کار هم از خرک در رفت. هر کس... از هر مضاف و مضاف‌الیهی لقب خواست، با مناسبت و بیمناسبت، تصویب کرد...» (مستوفی، همان، ۴۴۲). در دوران مظفری اعطای لقب به وضعیتی دچار شد که به هر دستخطی نیز لقب داده می‌شد (همان، ۴۴۰). این وضعیت رنج‌آور نشان‌دهنده ضعف اقتصادی دولت، عدم مدیریت دستگاه اداری و در کنار آن چاپلوسی افرادی بود که با تقدیم پیشکش به شاه، سعی داشتند از این خوان سلطنتی بهره‌ای را نصیب خود کنند.

احمد اشرف از نخستین پژوهندگان عرصه مطالعات عناوین و القاب، شماری از درجات و عنوان‌ها را در ردیف القاب جای داده است. به باور او، القاب به سان مشاغل «تا حدی» موروثی بودند (اشرف، ۱۳۶۸: ۲۷۷). در نقد این نگاه می‌بایست اشاره کرد که در دوران قاجار

عنوان‌هایی در جامعه جاری بود که نمی‌توان آنها را در ردیف القاب گنجانند. برخی از عناوین مانند منشی‌الممالک لقب نیستند، بلکه گویای شغل صاحب آن عنوان می‌باشند. برخی دیگر نیز القاب غیرشغلی و به تعبیری توصیفی بودند. گنجاندن عنوان‌های شغلی در ردیف القاب، چندان مطلوب نیست؛ هرچند که به عنوان لقب شناخته شوند. اشرف به عنوان آغازگر علمی این پژوهش، می‌بایست تفکیک بین لقب و عنوان را نیز از نظر دور نمی‌داشت. در این بین، برخی القاب و عناوین، مناصب و درجات نظامی جای دارند که به اشتباه از آنها در شکل لقب یاد شده است. اشرف در برخورد با این موضوع همین اشتباه را مرتکب شده و برخی پژوهشگران نیز به پیروی از او درجات نظامی را هم‌ردیف القاب معرفی کرده‌اند.^۱ عناوین و درجات نظامی از ابتدا به عنوان لقب مطرح نبودند، بلکه با گذشت زمان، شرایط و مقتضیات حاکم بر جامعه، از کارکرد و اختیارات اصلی جدا شدند و در نهایت شکل لقب یافته‌اند. ویژگی دیگر این عناوین نظامی، موروثی نبودن آنهاست.

پیدایش منصب امیرنظام

نبردهای درازمدت ایران و روس، موقعیت خاص جغرافیایی آذربایجان و رهبری نبردها از این ایالت، مناصب جدیدی را وارد عرصه نظامی کرد که پیش از آن نمی‌توان سابقه‌ای برای آن یافت. امیرنظام یکی از این مناصب بود. سلسله‌مراتب نظامی آذربایجان به ترتیب درجه عبارت بودند از: منشی نظام، مستوفی نظام، وزیر نظام و امیرنظام. این بدان معنی نبود شخصی که به عنوان امیرنظام منصوب شده بود، تمامی این درجات را یکی پس از دیگری طی کرده باشد. تنها کسی که موفق به طی یک یک این مراحل شده، میرزا تقی‌خان فراهانی بود. منصب امیرنظام از آذربایجان پا گرفت و با تحولات چندی به دارالخلافه رسید. امیرنظام فرمانده و رئیس قوای نیروهای ولیعهد در آذربایجان محسوب می‌شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۶۰۶/۲؛ آدمیت، ۱۳۷۸: ۲۰۶؛ Amanat, 2011: 965). امانت در نوشته‌ای ضمن تشریح این مقام به عنوان یک پست بلندمرتبه، بر آن بود که قاجارها همواره «تواناترین» و «مورد اعتمادترین» اشخاص را برای این سمت منصوب می‌کردند (Amanat, ibid).

به اذعان منابع صدر قاجاری، شناخته‌شده‌ترین و به تعبیری نخستین کسی که از او در مقام امیرنظامی یاد می‌شود، محمدخان امیرنظام زنگنه است. تنها تاریخ‌نویسی که پیش از نام زنگنه از یک شخص قاجاری به عنوان امیرنظام نام برده، جهانگیرمیرزا است. او در صفحات آغازین تاریخ خود، محمدباقرخان فرزند پیرقلی‌خان قاجار را به عنوان امیرنظام یاد کرده است

۱. سلیمانی از آن دست محققانی است که همین نگاه را در نوشته خود اعمال کرده است (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۳).

(جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۸) شواهد نشان می‌دهند که محمدباقرخان چندان فرد شناخته‌شده‌ای نبوده است. گمنامی محمدباقرخان در آثار آدمیت و امانت نیز انعکاس یافته است. صرف نظر از محمدباقرخان امیرنظام، محمدخان امیرنظام زنگنه نخستین شخصیت شناخته‌شده‌ای است که امیرنظامی با نام او عجین شده است. آدمیت بدون آنکه عنوان امیرنظامی را برای قائم‌مقام به کار گیرد، نخستین دارنده این منصب را میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دانسته است (آدمیت، همان، همان‌جا). این عقیده با واقعیت همخوانی ندارد؛ به‌ویژه آنکه چنین عنوانی برای میرزا ابوالقاسم در متون نیامده است. نقش محمدخان امیرنظام زنگنه در کسوت امیرنظامی، تنها به حوزه نبرد و نظامی‌گری محدود نبوده است. او پس از پایان نبردها، ایفاگر نقش‌های دولتی نیز شد که همین مقدمه‌ای برای دور شدن از نقش نظامی این منصب شد. از گذشته محمدخان زنگنه و چگونگی راهیابی او به دارالسلطنه و طی مراحل نظامی اطلاعاتی در دست نیست.

با ناآرامی اوضاع خراسان در واپسین سال‌های زندگانی عباس میرزا، نایب‌السلطنه مأموریت یافت تا همراه با قائم‌مقام به خراسان برود. نبود دو نیروی توانمند با توجه به ویژگی‌های خاص آذربایجان، به زیان این ناحیه بود. عباس میرزا پس از ترک آذربایجان، فرزندش فریدون میرزا را جانشین خود کرد و وزارت او را به میرزا اسحق برادرزاده قائم‌مقام سپرد. محمدخان زنگنه نیز به ایفای نقش نظامی خود مشغول بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۹۵۴؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۸۹/۲؛ سپهر، همان، ۴۵۳/۱). شخص میرزا اسحق با وجود دست یافتن به مقام وزارت، چندان دخیل در اوضاع نبود. به نظر می‌رسد عباس میرزا به سبب وجود میرزا ابوالقاسم مجبور به واگذاری چنین سمتی به او شده است. زیرا همه امور نه تحت‌الشعاع شخص وزیر، بلکه به نام امیرنظام بود. محمدخان زنگنه در این مدت گزارش امور آذربایجان و ادوات نظامی را به خراسان ارسال می‌کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۲: ۱۷) و همین امر سبب جلوه‌گر شدن نام او بیش از دیگران شده است. اقبال «زمام واقعی کارها» را به امیرنظام نسبت داده است (همان، همان‌جا). به احتمال اگر امیرنظام همراه با عباس میرزا به خراسان سفر می‌کرد، کارکرد نظامی این سمت نیز محفوظ می‌ماند، اما این اتفاق رخ نداد. همه این نکات جرقه‌هایی است که در تبدیل اختیارات نظامی امیرنظام به کارکرد دیوانی و دولتی تأثیرگذار بوده است.

دگرگونی در وظایف و کارکردها

با فوت فتح‌علی‌شاه، محمدخان امیرنظام که برای مأموریت و مذاکره در خاک عثمانی به سر می‌برد، با درخواست قائم‌مقام خود را به آذربایجان رساند (سپهر، همان، همان‌جا؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۲۵؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۸۱۴۵؛ اقبال، همان، همان‌جا). با ورود محمدشاه

و وزیرش میرزا ابوالقاسم به تهران، اداره آذربایجان کماکان در دست فریدون میرزا باقی ماند. در واقع، اداره اصلی تبریز با امیرنظام زنگنه بود (اقبال، همان، ۱۷). در این میان، اقبال بدون اشاره به نام محمدخان امیرنظام زنگنه، از شخصیت دیگری به نام میرزا تقی خان صحبت کرده است. در این برهه میرزا تقی خان هم‌رکاب محمدخان امیرنظام زنگنه در تبریز بود. در این موضوع که در همین زمان میرزا تقی خان در تبریز بود، شکی نیست؛ چنان‌که اقبال نیز در ادامه نوشته‌اش میرزا تقی خان را منشی، مستوفی و وزیر امیرنظام معرفی کرده است (همان، ۱۸). سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که نقش و کارایی امیرنظام زنگنه در این میان در کجا قرار می‌گیرد؟ چرا اقبال به جای محمدخان امیرنظام زنگنه از میرزا تقی خان یاد کرده است؟ به گفته اقبال، پس از حرکت قائم‌مقام به سمت تهران، میرزا تقی خان در دربار فریدون میرزا همان موقعیت و منصبی را نسبت به فریدون میرزا داشت که قائم‌مقام نسبت به عباس میرزا داشته است (همان، همان‌جا). آیا به نظر نمی‌رسد اقبال می‌بایست به جای میرزا تقی خان از امیرنظام یاد می‌کرد؟ اگر قائم‌مقام وزیر محمدشاه بود، امیرنظام زنگنه نیز وزیر فریدون میرزا محسوب می‌شد. می‌توان چنین توجیه کرد که اقبال آشتیانی امیرنظام زنگنه را به جای فریدون میرزا به نوعی حاکم تبریز می‌دانست و وزیر او را میرزا تقی خان. در پیوند با این موضوع یادآوری این نکته نیز ضروری است که دارنده عنوان امیرنظام گرچه در آذربایجان اقامت داشت، اما منحصر به آذربایجان نبوده است. کنت دوسرسی سفیر فرانسه در ایران، او را «سردار کل قوای مسلح ایران» می‌نامید که در کنار این نقش، حکومت آذربایجان را نیز برعهده داشت (کنت دوسرسی، ۱۳۶۲: ۹۷، ۳۱۲).^۱ نظر او با نوشته امانت که معتقد است امیرنظام فرماندهی نیروهای ولیعهد را برعهده داشت، در تناقض قرار می‌گیرد. می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ارتش آذربایجان به فرماندهی ولیعهد، تأمین کننده قوای نظامی ایران بوده است. یعنی نیروی نظامی آذربایجان همواره پشتوانه نیروی نظامی ایران بوده است.

با انتخاب حاج میرزا آقاسی به صدارت، محمدشاه برادرش قهرمان میرزا را به حکومت آذربایجان منصوب کرد. وزارت قهرمان میرزا نیز همچنان در دست امیرنظام باقی ماند (سپهر، همان، ۶۵۷؛ اعتضادالسلطنه، همان، ۴۴۱-۴۴۲؛ هدایت، همان، ۸۱۷۰، ۸۱۷۲، ۸۱۷۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۹۱۶، ۹۱۸؛ نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۴۶-۲۴۷؛ بامداد، ۱۳۷۱: ۳/۱۳۱؛ اقبال، همان، همان‌جا). این همان نقشی است که امانت نیز او را از سال ۱۲۵۱ ق. به بعد به عنوان «پیشکار» و «معلم خصوصی» یاد می‌کند؛ یعنی همان‌کله. با این تفاوت که وظایف او از نوع

۱. فلاندن نیز در دیدار از تبریز امیرنظام را «افسر ارشد ایران» معرفی کرده و ضمن ریاست نظامیان، ارجاع درباریان در تمامی امور فوری را نیز به او نسبت داده است (فلاندن، ۱۳۲۴: ۷۶، ۱۳۱).

اتابک سلجوقی و لله دوران صفوی نبوده است (Amanat, ibid). بیان کردن لفظ پیشکار از این تاریخ برای امیرنظام درست نیست. امیرنظام پیش از این تاریخ پیشکار فریدون میرزا بود. خاستگاه نظامی او، تشکیل فوج قهرمانیه در روزگار وزارت در آذربایجان را به نمایش گذارد. از منابع چنین برمی آید که او با وجود عهده دار شدن امور اداری، امور نظامی را کماکان در دست داشت. پس از کشته شدن قائم مقام، تغییر چهره این سمت به سوی امور دولتی شتاب بیشتری گرفت. آدمیت در حالی بر این باور بود که امیرنظام در صدارت قائم مقام و حاج میرزا آقاسی، امور لشکری و کشوری را همزمان در دست داشته (آدمیت، همان، همان جا) که اعتضادالسلطنه نیز از او به عنوان ذوالریاستین نام برده است (اعتضادالسلطنه، همان، ۵۲۶).^۱ این دو نوشته تأیید همان نوشته کنت دوسرسی است.

امیرنظام زنگنه در این مدت «امر و ناهی امور» آذربایجان بود (اقبال، همان، ۱۹). پس از او تا چندی از واگذاری این سمت به دیگری به شکل رسمی صرف نظر شد. در این مدت میرزا تقی خان وزیرنظام، وظایف امیرنظامی را نیز انجام می داد (همان، ۱۹-۲۰، ۹۰، ۹۹؛ آدمیت، همان، ۳۷). پس از فوت محمدشاه، نوبت ناصرالدین میرزا ولیعهد بود که خود را به تهران برساند. این مهم و انتقال ولیعهد، هدایت و سرکوب مخالفان و فراهم کردن مقدمات سفر به تهران، همواره بر دوش پیشکار بود. میرزا فضل الله خان علی آبادی پیشکار ناصرالدین میرزا، چندان سررشته ای در این امر نداشت تا کمک حال شاه جوان در این انتقال باشد. این مهم از سوی میرزا تقی خان به اجرا درآمد که سالها در دستگاه آذربایجان حضور داشت. او به جای پیشکار پا پیش گذارده و به تکاپو افتاده بود تا شاه جوان را به تخت سلطنت بنشانند. میرزا تقی خان تمامی قدرت خود را به کار بست و توانست اداره تبریز را تا ورود به تهران از هر جهت، هم دیوانی و هم نظامی پیش براند.

میرزا تقی خان همه این اقدامات را در حالی انجام می داد که سمت وزیرنظامی داشت. او پس از تجهیز کردن مقدمات جلوس شاه، در مسیر سفر به عنوان امیرنظام دست یافت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰۷؛ امانت، ۱۳۹۳: ۱۴۸؛ اقبال، همان، ۹۹؛ هدایت، همان، ۸۴۰۲؛ آدمیت، همان، ۱۹۳؛ مکی، ۱۳۶۶: ۷۰-۷۱؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۴۳، ۱۰۳؛ هدایت، ۱۳۶۳: ۶۸). به عبارت دیگر، از آنجا که میرزا تقی خان در آذربایجان درجات نظامی را سپری کرده بود، شاه نیز مصمم شد تا او را به بالاترین مراتب نظامی ارتقا دهد. با این عملکرد، واگذاری این عنوان از دایره قدرت ولیعهد و تبریز بیرون و به تهران رفت که در نوع خود بدعتی به حساب

۱. اعتضادالسلطنه در جایی دیگر بعد از کشته شدن قائم مقام و همزمان با صدارت حاج میرزا آقاسی، نقش وزارت را به او نسبت داده است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۴۲)

می‌آمد. میرزا تقی‌خان اندک مدتی بعد از ورود به تهران، از سوی شاه «شخص اول ایران» مورد خطاب قرار گرفت (آدمیت، همان، ۱۹۷؛ نامه Farrant به Palmerston، به نقل از: امانت، همان، ۱۶۰). با اعطای عناوین جدید الفاظ و عناوین قبلی رنگ باختند و کمتر مورد توجه واقع شدند. اعطای عنوان شخص اول مملکت به میرزا تقی‌خان سبب نشد که امیرنظامی او به دست فراموشی سپرده شود. در نامه‌های نگاشته شده از سوی ناصرالدین‌شاه، میرزا تقی‌خان معمولاً به عنوان «امیرنظام» مورد خطاب واقع شده است (ر.ک: آل‌داود، ۱۳۹۰: ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴). او را به مانند محمدخان امیرنظام زنگنه ذوالریاستین نیز نامیده‌اند (اعتمادالسلطنه، همان، ۲۱۹). بخشی از این نگرش در مورد میرزا تقی‌خان درست است. در این مدت، عملکرد میرزا تقی‌خان تا اواخر عمر در شکل صدارت قابل بررسی است. حضور سه سال و اندی در کسوت «شخص اول ایران»، مقام امیرنظامی او را در مقایسه با دوره امیرنظام زنگنه در سایه قرار داد.

با تأمل می‌توان گفت امتیازی که سبب ارتقای امیرکبیر به امیرنظامی شد، عملکرد او در راه تهران و آماده‌سازی مقدمات جلوس شاه تازه‌کار بود. از جمله این عملکردها آن بود که جو حاکم بر محیط تهران را که پس از مرگ شاه دستخوش ناملایمات شده بود، آرام کرد و هنگام حرکت شاه به تهران «کسانی را که مضر و منافی سلطنت» می‌دانست، در تبریز نگه داشت و اجازه نداد که در رکاب شاه عازم تهران شوند (امانت، همان، ۱۵۱؛ آدمیت، همان، ۱۹۳؛ مکی، همان، همان‌جا؛ خورموجی، همان، ۴۵؛ نامه‌های امیرکبیر به انضمام نوادر الامیر، ۱۳۸۴: ۲۶۸).

تجهیز و آماده‌سازی لشکر و سپاهی به مانند دوران عباس میرزا، دیگر اقدامات مفید میرزا تقی‌خان در این راه بود. طبق رسوم گذشته با حرکت شاه، مردمان سر راه مجبور می‌شدند سیورسات ارتش را آماده سازند. میرزا تقی‌خان ضمن آنکه امور نظامی را در تسلط و قدرت خود داشت، اجازه نداد سربازان به أخذ غنیمت و گردآوری مواد غذایی از مردمان سر راه اقدام کنند (امانت، همان، ۱۵۲؛ آدمیت، همان، ۲۷۸).^۱ او چنان آرامشی برقرار کرد و نظم را به ارمغان آورد که نامش لرزه بر اندام سربازان می‌انداخت. اقدام به این فعالیت‌ها کافی بود تا میرزا تقی‌خان به مقام امیرنظامی منصوب شود. اعتمادالسلطنه برخلاف دیگران شخص میرزا تقی‌خان را عامل اصلی درخواست این عنوان از سوی شاه دانسته است (اعتمادالسلطنه، همان، ۲۰۷). اعطای این جایگاه به میرزا تقی‌خان آن هم در آغاز راه شاه جوان، گونه‌ای تشویق برای وزیر کاربلد بود تا به پاس فداکاری‌های او و تلاش برای آماده‌سازی مقدمات جلوس، میرزا تقی‌خان را به این مقام مفتخر سازد و همین نیز سبب انتقال مقام امیرنظامی از تبریز به تهران شد.

۱. نمونه‌ای از این موارد را اعتمادالسلطنه بیان کرده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۲۱).

تلاش‌ها و خدمات میرزا تقی‌خان چندان به درازا نکشید. شاه‌کشور در نوزدهم محرم ۱۲۶۸ق. فرمان عزل میرزا تقی‌خان را ابلاغ کرد، اما همچنان سمت امیرنظامی را برای او محفوظ داشت. ناصرالدین‌شاه به او نوشت: «چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد، ... شما را از آن کار معاف کردیم. باید بکمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید...» (امانت، همان، ۱۸۳؛ آدمیت، همان، ۶۸۹). میرزا تقی‌خان پیش از صدور این فرمان، از دلسردی و بی‌مهری شاه نسبت به خود آگاه شده بود. او نه روز پیش از برکناری خود، از به عهده گرفتن قشون به دست شاه این‌گونه نوشته است: «...ثانیاً منصب امیرنظامی بود آن هم رفته رفته به صورت دستخط‌هاست. پادشاه در میان قشون است،... البته جزای خدمت نظامی است که برای قشون پادشاهی کشیده...» (آدمیت، همان، ۶۸۶). سررشته‌داری میرزا تقی‌خان در امور نظامی، مانع از آن بود که شاه میرزا تقی‌خان را از پیشه جوانی‌اش جدا کند. شاید دلیل دیگری که بتوان اقامه کرد آن است که ناصرالدین‌شاه دل در هوای امیر را داشت، اما از ته دل راضی نبود میرزا تقی‌خان را به یکباره از صحنه سیاست برکنار کند و دل امیر را برنجانند. ناصرالدین‌شاه پس از عزل میرزا تقی‌خان در فرازی از نامه دیگرش که بیانگر محبت او به میرزاست، نوشته است: «... تمام فرامین نظامی و کشوری که سابقاً به مهر و امضای شما صادر می‌شد، از این به بعد هم به مهر شما خواهد بود. تنها فرقی که کرده است این است که... من شخصاً به امور غیرنظام رسیدگی می‌کنم. در کارهای نظام ابداً دخالتی نخواهم کرد مگر چیزی که شما مصلحت بدانید...» (همان، ۶۹۴؛ امانت، همان، ۲۱۳).^۱ چرا شاه دستور فرامین، نظامی و کشوری را به امیرکبیر سپرد و در ادامه تنها از امور نظامی سخن گفت؟ تناقض در این فرامین، نشانه‌ای از درماندگی شاه در میان فشار مخالفان و دل‌بستگی به امیرکبیر است. ناصرالدین‌شاه در نامه‌ای دیگر در مورد پرداخت جیره و مواجب سربازان تحت نظارت میرزا تقی‌خان نوشته است: «... جیره و مواجب افواج باید به حکم و دستور خودتان صادر شود...» (نامه شیل به پالمرستون، به نقل از: امانت، همان، ۲۱۶).

یک روز پس از عزل امیر، ناصرالدین‌شاه در نامه‌ای به میرزا محمدحسین صدر مصلحت‌گزار ایرانی در سن پترزبورگ، کناره‌گیری داوطلبانه شخص میرزا تقی‌خان را یاد کرده و دلیل این اقدام را «کثرت مشاغل» عنوان کرده بود و نوشت: «چون امیرنظام به واسطه کثرت مشاغلی که داشت... به ملاحظه اینکه مبدا اختلالی در امور نظام روی دهد، خود به طیب خاطر از سایر امورات دولتی و مملکتی که دخل به عمل نظام نداشت، استعفا نمود...» (آدمیت، همان، ۶۹۱).

۱. نثر نگارش دو نامه از سوی این دو نویسنده متفاوت است. به احتمال، مرجع مورد استفاده دو نویسنده دو منبع مختلف بوده است.

او در نامه‌ای دیگر به میرزا جعفر مشیرالدوله همین موارد را تأکید کرده و نوشته بود: «...چون کثرت مشاغل و توارد رجوعات عامه ملکیه برای جناب امیرنظام فرصت باقی نمی‌گذاشت که به لوازم شغل و منصب امیرنظامی عساکر منصوره که شغل اصلی و منصب حقیقی او بود برسد و از این جهت ترسید و احتیاط نمود که خلل و رخنه در امورات قشون حاصل نشود... او... از سایر مشاغلی که دخلی به امارت نظام نداشت استعفا نمود و من بعد از همین تاریخ به اموری که خارج از نظام است دخل و تصرف نخواهد...» (همان، ۶۹۲).

این فرامین چند نکته را روشن می‌سازد: نخست آنکه همه این مشاغل، چه نظامی و چه دیوانی را ناصرالدین‌شاه در آغاز کار به امیرکبیر داده بود. فرامینی که او را به عنوان شخص اول مملکت معرفی و اختیارات فراوانی نصیب او می‌کرد. واگذاری چنین اختیاراتی پیش از آن در حکومت قاجار سابقه نداشت. دوم آنکه مشغول شدن امیرکبیر به امور دیوانی، از توجه او به امور نظامی نکاست. نمونه برجسته آن، شورش سالار بود که توانست پس از مدت‌ها با موفقیت سرکوب کند. شیل نیز از فرمانبرداری لشکر نسبت به امیرنظام پس از صدارت میرزا آقاخان نوری یاد کرده است (نامه شیل به پالمستون، به نقل از: آدمیت، همان، ۷۰۰-۷۰۱) چه انگیزه‌ای سبب بی‌توجهی امیرنظام به قدرت نظامی شده است؟ اگر چنین بود لزوماً می‌بایست این جایگاه را نیز به دیگری واگذار می‌کردند، یا سربازان سر به شورش می‌گذاشتند. سوم آنکه میرزا تقی‌خان هرگز خود استعفا نداد. شاه نامه عزل او از صدارت را در نوزدهم محرم ۱۲۶۸ ابلاغ کرده بود. در نامه‌ای که میرزا محمدعلی‌خان از سوی شاه به نمایندگان روس، انگلیس و عثمانی نوشت، از معاف شدن امیرنظام «... از مشاغلی که دخل به نظام... ندارد، سخن گفت (آدمیت، همان، ۷۰۱).

با عزل میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری به صدارت منصوب شد. در اعلان مربوط به صدراعظم جدید، امور نظامی نیز در زمره اختیارات او گنجانده شده بود. «در جمیع امور دولتی و دیوانی و ولایتی... و محاسبات ولایات و بیوتات و عمل قشون و نظام و خارج نظام و مواجب و بروات و فرامین آنها رسیدگی کند»، «احکام منصب و جیره و مواجب و مصارف قشون نظام و غیرنظام و توپخانه و قورخانه و جبه‌خانه را عالیجاهان آجودان‌باشی و امین لشکر و لشکرنویس‌باشی و لشکرنویسان موافق قسمی که دارند، بنویسند و مهر کنند. بعد جناب صدراعظم بنویسند و بعد از مهر و تصحیح معظم الیه به مهر برساند» (همان، ۷۰۲). این حکم در حالی صادر شد که (همان‌طور که در سطور قبل گفته شد) یک روز بعد شاه در یادداشتی به نمایندگان روس، انگلیس و عثمانی که توسط محمدعلی‌خان وزیرخارج فرستاده شد، اعلام کرد که: «... امیرنظام را از مشاغلی که دخل به نظام نداشت معاف و مسلم دارند...».

در توجیه این دو نامه که با اختلاف یک روز نوشته شده بودند، نکته آشکار آن است که شاید شاه بین صدراعظم سابق و صدراعظم جدید در تنگنا قرار گرفته بود. احتمالاً به دلیل پافشاری مادر و دیگر عوامل دخیل مجبور شده بود همان اختیاراتی را که به میرزا تقی خان داده بود، به میرزا آقاخان نیز بدهد؛ گرچه شاید در دل هواخواه ریاست امیر در قشون بوده است. با قول آدمیت نیز می توان همراه شد که ناصرالدین شاه کم کم به این باور دست یافته بود که امیر می بایست از بین برود، اما چاره ای نبود جز آنکه «... قدم به قدم آن تصمیم به اجرا درآید» (همان، همان جا).

وجود میرزا تقی خان در رأس امور قشون، جز شکل ظاهری چیزی در برندااشت. صدراعظم جدید در راستای یکه تازی در دستگاه دیوانسالاری، قصد داشت وزارت لشکر را به فرزندش داوودخان واگذار کند. پس طبیعی بود که قدرت و نفوذ میرزا تقی خان کاهش یابد. حضور میرزا تقی خان و زحماتی که برای سپاه و انتظام این قوه کشیده بود، با رشوه و انتصاب طرفداران میرزا آقاخان نوری سازگار نبوده است. میرزا تقی خان در اعتراض به این موضوع نوشت: «... اما منسوبان ایشان... مردمان بی سروپا را با رشوه می خواهند صاحب منصب کنند...» (خان ملک ساسانی، [بی تا]: ۳/۱).

تلاش مخالفان امیرکبیر به ثمر نشست. وقایع اتفاقیه اعلان شاه را در روز ۲۶ محرم ۱۲۶۸ نوشت که در آن میرزا تقی خان را «...از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیر ذلک و کل اشغال و مناصبی که باو محول بود...» عزل کرد (وقایع اتفاقیه، بیست و ششم محرم الحرام ۱۲۶۸، نمره ۴۲: ۲۱۷؛ اعتمادالسلطنه، همان، ۲۱۸). فردای همان روز فرمان برکناری امیر از تمام مناصب، توسط وزیر خارجه به سفارت های روس، انگلیس و عثمانی اعلام شد (امانت، همان، ۷۱۵-۷۱۶).

با برکناری میرزا تقی خان از منصب امیرنظامی، شاه طی دستوری امیرنظامی را منسوخ و اعلام کرد که کسی را به این سمت منصوب نکنند. «اعلیحضرت... مقرر فرمودند که منصب امیرنظامی در ایران متروک شود و کسی این اسم و منصب را نداشته باشد...» (وقایع اتفاقیه، دهم صفرالمظفر ۱۲۶۸، نمره ۴۴: ۲۳۰).

گفته شده است ناصرالدین شاه با وجود اعطای لقب، در بخشش عناوین نظامی سختگیر بوده و «کمال ملاحظه» را داشته است (مجدالاسلام کرمانی، همان، ۵۷۹). این نگاه باید چنین مورد بازخوانی قرار گیرد که شاه نه در اعطای تمام القاب نظامی، بلکه در بخشیدن برخی از آنها سخت گیری می کرد. شاهد دیگری نوشته است که شاه برای جبران کسری بودجه، درصدد «اعطای لقب و مناصب و درجات نظامی» برآمده است (احتشام السلطنه، ۱۳۷۷: ۱۱۹). عنوان

امیرنظام نمونه دقیق و کاملی است که شاه آن را به راحتی در اختیار همگان قرار نمی‌داد. بررسی نام دارندگان عنوان امیرنظام، این واقعیت را مشخص می‌کند که امیرنظام به شکلی محدود و معمولاً در بین افراد طراز اول جامعه واگذار می‌شده است. عنوان امیرنظام تا مدت‌ها به دست فراموشی سپرده شده بود. در سال ۱۲۷۴ ق. ناصرالدین‌شاه در اقدامی عجیب، عنوان امیرنظام را با اعطا به فرزندش، به ساختار نظام اداری بازگرداند (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۹۴۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۷۵۷/۳). بخشیدن این عنوان به یک کودک، خبر از انعکاس روحیه احساسی شاه در این موضوع می‌دهد. این تنها مورد استثنائی بود. شیدایی شاه کشور به «جبران» همسر صیغه‌ای‌اش و فرزند او چنان بود که می‌خواست قاسم‌میرزا را به این لقب مفتخر سازد (امانت، همان، ۴۲۲-۴۲۳). پولاک حتی از قصد شاه برای کناره‌گیری از سلطنت به نفع قاسم‌میرزا در هفده سالگی او خبر داده است (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۹۰). این انتصاب به قول امانت در مقایسه با صاحبان این مقام در گذشته «طنزآمیز» بود (امانت، همان، ۴۲۵). عنوان امیرنظام برای یک کودک عنوانی بیش نبود. قاسم‌میرزای کودک نمی‌توانست فرماندهی اردوهای نظامی را عهده‌دار شود. به نظر امانت، قاجارها همواره افراد مورد اعتماد و در عین حال توانا را برای این سمت منصوب می‌کردند. گرچه صفت مورد اعتماد برای این افراد کاربرد داشت، اما شاه با این انتصاب نشان داد که صفت توانا همواره مصداقی برای برخی از دارندگان این عنوان نظامی نیست. این واگذاری سرآغازی برای خروج از کارکرد نظامی عنوان امیرنظام و تبدیل آن به لقبی صرف و ساده بود. از دیگر سو، میرزا آقاخان نوری وزارت لشکر را نیز به فرزندش داوودخان واگذار کرد (همان، ۴۳۰)؛ بنابراین عنوان امیرنظام در اصل برای داوودخان بود نه برای قاسم‌میرزا. با وجود تمام تلاش‌های شاه، قاسم‌میرزا عمرش به دنیا نبود و صدراعظم نیز سقوط کرد و خانواده‌اش از تمامی مناصب عزل شدند. لقب امیرنظام این بار نیز سال‌ها بدون استفاده باقی ماند. با وقفه‌ای چند ساله، در سال‌های پایانی دهه ۱۲۰۰ ق. محمدرحیم‌خان علاءالدوله به لقب امیرنظامی درآمد (اعتمادالسلطنه، همان، ۲۰۱۹-۲۰۲۰؛ بامداد، همان، ۴۰۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۸۰). پیش از اعطای این لقب به قاسم‌میرزا، دارندگان این عنوان معمولاً تجربه عملیات نظامی را داشتند. علاءالدوله نخستین کسی بود که تجربه چنین نقشی را نداشت. برخی اعطای این لقب را به جریان آشفتگی آن روزهای آذربایجان یعنی قیام شیخ عبیدالله گُرد منسوب می‌کنند و بر این باورند که شاه با فرستادن او به آذربایجان و اعطای این لقب به وی، او را هم مجری امور نظامی و هم اختیاردار امور اداری این ایالت کرد (احتشام‌السلطنه، همان، ۵۱). نقش علاءالدوله در پایان قیام شیخ عبیدالله کم‌رنگ‌تر از آن بود که شاه با دادن این لقب، او را مسئول سامان امور نظامی و جنگ با شیخ عبیدالله کند. پیش از

علاءالدوله، مشیرالدوله صدراعظم سال‌های میانی دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه، مأمور پایان دادن به غائله شیخ عبیدالله کرد شده بود. اگر شخصی به ملاحظه نقش آفرینی در این جریان می‌بایست به لقب امیرنظام درآید، او کسی جز مشیرالدوله نمی‌توانست بوده باشد. علاءالدوله کمترین سهم را در پایان دادن به این واقعه داشت؛ چنان‌که برخی در بیان این واقعه، حتی نامی از علاءالدوله به میان نیاورده‌اند (افشار، ۱۳۸۹: ۵۴۶). حضور علاءالدوله در ماه‌های پایانی این واقعه بود و نمی‌توان توفیق این جریان را به نام او نوشت. علاءالدوله نخستین شخص قاجاری و نخستین پیشکار آذربایجان بود که ملقب به امیرنظام شده بود. پیشکار آذربایجان همواره مجری اداری و مالی بود، نه اینکه مسئولیت نظامی نیز داشته باشد. چنین چیزی در گذشته سابقه نداشت. البته گفتنی است محمدخان زنگنه چنین عنوانی را همزمان با پیشکاری آذربایجان داشت، اما او نخست امیرنظام و پس از آن به عنوان پیشکار منصوب شده بود. احتمال می‌رود واگذاری اختیارات نظامی و اداری به یک شخص به دلیل وضعیت ویژه ایالت آذربایجان در آن سال‌های حساس و بی‌کفایتی مظفرالدین‌میرزا و اطرافیان در امور اداری بوده باشد که به اتخاذ چنین تصمیمی از سوی شاه منجر شده است. همراه شدن نام پیشکار آذربایجان با لقب امیرنظام، به رسمی تبدیل شد که تا مدتی پیشکارهای آذربایجان به لقب امیرنظام درمی‌آمدند.

با فوت علاءالدوله، حسنعلی‌خان گروسی دومین شخصی بود که با عنوان پیشکار، لقب امیرنظام نیز به نامش اضافه شد. حسنعلی‌خان از کارگزاران خوشنام و پرکار در عرصه‌های نظامی و اداری قاجار پیش از مشروطه بود. او در سال ۱۳۰۲ق. به پیشکاری آذربایجان منصوب شد که تا هفت سال بعد یعنی ۱۳۰۹ق. در این کسوت بود. گروسی اندک مدتی بعد به لقب امیرنظام درآمد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰؛ غفاری، ۱۳۶۱: ۲۰۹، ۲۲۵؛ بامداد، همان، ۳۶۲/۱). پیشکاری حسنعلی‌خان روحی تازه بر کالبد این ایالت دمید. مدت‌ها بود که آذربایجان از وجود افراد خوش‌فکر تهی و این ایالت برخلاف گذشته رنگ بی‌نظمی به خود گرفته بود. به تصریح غفاری «... به قسمی جناب معزی الیه رفتار و حرکت می‌نمود که تمام اهالی آذربایجان یاس کلی که حاصل کرده بودند، مبدل به امیدواری‌های بزرگ شد...» (غفاری، همان، ۲۳۳).^۱ نخستین موردی که حسنعلی‌خان در دوره پیشکاری خود در این ایالت برقرار کرد، تأمین امنیت، آرامش و رفاه نسبی برای آذربایجان و مردمانش بود. در راستای تحقق این امر، او عزل و نصب حاکمان برخی از ایالات را در دستور کار خود قرار داد (همان،

۱. غفاری در صفحاتی دیگر نوشت: «...آذربایجان را قسمی نگهداری نموده که از بدو دولت قاهره، این مملکت به این نظم نبوده...» (غفاری، ۱۳۶۱: ۲۵۷)

۲۳۱-۲۳۴). برخورد با بزهکاران و افراد شرور، دیگر گزینه‌ی او برای آذربایجان بود که این ایالات را دستخوش ناامنی قرار داده بودند. جمله «...در عهد من خلافتکار و شرارت‌کن جان به سلامت بیرون نمی‌برد» (همان، ۲۴۵)، گویای همین اخلاق امیرنظام است. صراحت و جسارت او در کار سبب شد برخی از این اشرار که توان رویارویی با مجازات‌های سنگین او را نداشتند، دست از شرارت بردارند (همان، ۲۳۲). شدت برخورد امیرنظام با موارد مختلف به‌ویژه نظارت بر عملکرد کارگزاران و افراد زیردستش چنان بود که کسی جرئت تخطی نداشت. او همچنین برخلاف دیگر پیشکارها به حساب مالی آنها نیز رسیدگی می‌کرد (همان، ۲۴۳).

امیرنظام نخستین دوره پیشکاری‌اش را در آذربایجان به مدت هفت سال (۱۳۰۲-۱۳۰۹ق) سپری کرد. در سال ۱۳۰۶ق. همزمان با سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا، مقدمات استعفا و برکناری‌اش از این ایالت فراهم شد. دومین سفر شاه به اروپا مصادف با واگذاری امتیاز انحصاری خرید و فروش توتون و تنباکو به تالبوت بود. همین موضوع موجبات شورش را در بیشتر شهرهای ایران فراهم ساخت. تبریز از کانون‌های مهم در مخالفت با عقد این قرارداد بود. مردم تبریز در واکنش به این موضوع اعلامیه‌هایی را به دیوارهای شهر چسباندند و آگهی‌های کمپانی را پاره کردند. آنها در اقدامی فراتر نماینده کمپانی را نیز به شهر راه ندادند (کسروی، ۱۳۸۵: ۲۵؛ تیموری، ۱۳۶۱: ۲۳-۲۴؛ کدی، ۱۳۵۸: ۹۶-۱۰۶؛ براون، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۴). ولیعهد از امیرنظام خواست بر مردم سخت بگیرد. امیرنظام که خود را از بطن مردم می‌دید، تن به سخت‌گیری با مردم نداد و در نهایت مجبور به استعفا شد.

حسنعلی‌خان پس از برکناری، به حکومت کرمانشاهان، نهادند و کردستان منصوب شد. در این ایالات نیز به منظور تأمین آرامش و آسایش مردمان، اجرای مقرراتی را در دستور کار خود قرار داد (سندجی، ۱۳۷۵: ۴۰۱-۴۰۲). با جلوس مظفرالدین‌شاه، امیرنظام گروسی برای دومین بار به پیشکاری آذربایجان با این لقب درآمد. پیشکاری او در آذربایجان، با دور اول متفاوت بود. وجود اطرافیان نالایق و سودجو با روحیه امیرنظام سازگار نبود. مخبرالسلطنه با اشاره به اختلاف آنها در همان ماه‌های نخست، نوشته است: «... ولیعهد بر ضد امیرنظام تحریکات می‌کرد... امیرنظام... از پیشکاری استعفا کرد...» (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۰۹).

اوج اختلافات ولیعهد و پیشکار، در مسئله نان به وقوع پیوست. با قحطی و کمبود نان که مردم در تنگنا قرار گرفته بودند، برخی از متمولان شهر با پشتیبانی ولیعهد اقدام به احتکار گندم و غله کردند. امیرنظام در مکاتبه‌ای خواهان گشودن انبارهای غله شد که کاری از پیش نبرد. در اقدامی دیگر مردم به خانه محترمانه حمله کردند. گفته شده امیرنظام در تحریک مردم نقش داشته است. ولیعهد که امیرنظام را سد راه خود می‌دید، اقداماتش را برنمی‌تافت. امیرنظام

این بار نیز استعفا کرد و با دستور صدراعظم به کرمان رفت (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۶۸، ۸۵، ۳۵۴؛ بامداد، همان، ۳۶۵-۳۶۶؛ سپهر، ۱۳۶۸، کتاب اول، ۳۰۶-۳۰۷؛ نظام السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۲۵۶-۲۵۷؛ هدایت، همان، ۹۹، ۱۰۹).

در مدتی که حسنعلی خان گروسی در تبریز اقامت داشت، نقش او بیشتر در قالب پیشکار و امور اداری جلوه‌گری می‌کرد تا امیرنظامی در معنای نظامی آن. او پیش از آن هم‌رکاب مشیرالدوله در فتنه شیخ عبیدالله بود و حمزه‌آقای منگور را مجبور به فرار کرد و لقب سالار لشکر را نیز داشت، اما از حیث نظامی چندان دخالتی نداشت. این موضوع نشان دهنده آن است که عنوان امیرنظام دیگر کارکردی به مانند گذشته نداشت، بلکه تنها به صورت یک لقب درآمده بود و بس.

بعد از امیرنظام گروسی، محمدباقرخان سردار اکرم به پیشکاری ولیعهد با لقب امیرنظام منصوب شد. او نیز صاحب پیشینه و تجارب مختلف نظامی بود.^۱ آخرین دریافت کننده لقب امیرنظام بعد از انقلاب مشروطه، عبدالله‌خان قراگوزلو بود که فاقد تجارب نظامی و پیشکاری آذربایجان بود (بامداد، همان، ۲۹۶/۲-۲۹۷؛ اذکائی، ۱۳۶۷: ۶۱۲؛ دنسترویل، [بی تا]: ۸۳).

نتیجه‌گیری

در پریشانی فساد اداری قاجار، فروش القاب و مناصب یکی از راه‌های مقابله با مشکل پیش رو بود. این پدیده در عصر ناصری وارد رقابتی تنگاتنگ و همه‌گیر شد. این بار همه اقشار جامعه خواستار احراز لقب بودند. در میان خیل بی‌شمار القاب، القابی مانند امیرنظام به بستری برای رقابت تبدیل نشد. گویی می‌بایست همچنان شأن و بزرگی این عنوان حتی با وجود مشکلات مالی فراوان رعایت می‌شد. لقب امیرنظام به‌طور هم‌زمان بین چندین نفر و در شهرهای مختلف دست به دست نشد. دقت در نام دارندگان و شهرها نشان می‌دهد که این لقب تنها در دو ایالت مهم آن زمان یعنی تبریز و تهران دست به دست شده است؛ جز یک مقطع کوتاه که امیرنظام گروسی با این لقب به کردستان و کرمانشاه رفت. لقب امیرنظام از القابی بود که جایگاه خود را حفظ کرد؛ چنان‌که نه مردم تقاضای داشتن آن را کردند، نه حکومت اجازه واگذاری آن را به مردم داد. همچنین لقب امیرنظام از شاخصه موروثی سایر القاب نیز دور شد.

به‌طور کلی منصب امیرنظام را می‌توان در سه جنبه و مقطع تاریخی بررسی کرد. نخست،

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک: سپهر، *یادداشت‌های ملوک‌المورخین و مرآت‌الوقایع مظفری*، کتاب دوم، صص ۹، ۱۴۰، ۱۵۶؛ روزنامه شرف، رمضان المبارک ۱۳۰۳، نمره ۴۳، صص ۱۷۴-۱۷۵.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۱۱

جنبه نظامی این سمت که از زمان واگذاری این عنوان به محمدخان امیرنظام زنگنه تا عزل میرزا تقی خان امیرکبیر را در برمی گیرد. در این مقطع عنوان امیرنظام رنگ نظامی داشت. پس از نبردهای ایران و روس، کارکرد امیرنظام به امور اداری تغییر شتابانی به خود گرفت. با وجود این تغییر، همچنان ایفای نقش نظامی را همراه با امور اداری برعهده داشت. مقطع دوم، مقطع کوتاه تشریفاتی شدن این سمت همزمان با انتصاب محمدقاسم میرزا بود. این روند آغازی برای تغییر امیرنظام از عنوان نظامی به لقب بود. مقطع سوم با تغییراتی گسترده در کارکرد، حوزه وظایف و اختیارات این منصب همراه شد که با محوریت پیشکارهای آذربایجان قابل بررسی است.

منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون (۱۳۷۸)، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- آل داود، علی (۱۳۹۰)، *اسناد و نامه های امیرکبیر*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- احتشام السلطنه (۱۳۷۷) *خاطرات احتشام السلطنه*، به کوشش سید مهدی موسوی، تهران: زوار.
- اذکائی، پرویز (آذر و اسفند ۱۳۶۷)، «قراگوزلوهای همدان»، *مجله آئینه*، سال چهاردهم، شماره ۹-۱۲، صص ۶۰۰-۶۱۷.
- اشرف، احمد (۱۳۶۸)، «لقب و عنوان»، در *زمینه ایران شناسی*، به کوشش چنگیز پهلوان، تهران: انتشارات میهن.
- افشار، ایرج (فروردین و تیر ۱۳۸۹)، «شش مشیرالدوله»، *مجله بخارا*، سال دوازدهم، شماره دوازدهم (پی در پی ۷۵)، صص ۴۵۱-۵۵۴.
- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- امانت، عباس (۱۳۹۳)، *قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۲۴۷-۱۳۱۳)*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیر التواریخ: تاریخ قاجار از آغاز تا ۱۲۵۹ق*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۷)، *صدرالتواریخ یا تاریخ صدور: شرح حال یازده نفر از صدراعظم های پادشاهان قاجار*، تصحیح، تحشیه، توضیح و فهرستها: محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- (۱۳۶۳)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۳،

تهران: دنیای کتاب.

- (۱۳۶۷)، *مرآة البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- (۱۳۸۹)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، مقدمه و فهارس از ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۲)، *میرزا تقی خان امیرکبیر*، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۱-۳، تهران: زوار.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مهری قزوینی، تهران: کویر.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۶۱)، *تحریم تنباکو: اولین مقاومت منفی در ایران*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- جهانگیر میرزا (۱۳۲۷)، *تاریخ نو: شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۶۷ تا ۱۲۴۰ قمری*، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکا.
- خان‌ملک ساسانی، احمد [بی‌تا]، *سیاستگران دوره قاجار*، ج ۱، تهران: هدایت و بابک.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳)، *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: نی.
- دنسترویل، لایونل چارلز [بی‌تا]، *خاطرات ژنرال دنسترویل: سرکوبگر جنگل*، ترجمه حسین انصاری، با مقدمه تحلیلی و فهارس علی دهباشی، تهران: کتاب فرزاد.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲)، *تاریخ خوی*، تهران: توس.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۶۸)، *یادداشت‌های ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری*، با تصحیحات و توضیحات و مقدمه عبدالحسین نوائی، تهران: زرین.
- سپهر، محمدتقی خان (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه*، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۱ و ۲، تهران: اساطیر.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۳)، *مردم و دیدنی‌های ایران: سفرنامه کارلا سرنا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- سلیمانی، کریم (۱۳۷۹)، *القاب رجال دوره قاجاریه*، تهران: نشر نی.
- سندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵)، *تحفه ناصری: در تاریخ و جغرافیای کردستان*، مقابله، تصحیح، حواشی و تعلیقات حشمت‌الله طبیبی، تهران: امیرکبیر.
- غفاری، محمدعلی (۱۳۶۱)، *خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری: نائب اول پیشخدمت باشی (تاریخ غفاری)*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- فلاندن، اوژن (۱۳۲۴)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۴۱*، ترجمه حسین نورصادقی، [بی‌جا]: [بی‌نا].

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۱۳

- کدی، نیکی (۱۳۵۸)، *تحریم تنباکو در ایران*، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵)، *تاریخ مشروطه ایران*، تبریز: اختر.
- کنت دوسرسی (۱۳۶۲)، *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد (اسفند ۱۳۲۸)، «مناصب و القاب»، *یغما*، سال دوم، شماره ۱۲، صص ۵۷۴-۵۷۹.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۷)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۱، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۶۶)، *زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر*، تهران: علمی.
- نادر میرزا (۱۳۷۳)، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، مقدمه، تصحیح و تحشیه غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: ستوده.
- *نامه‌های امیرکبیر به انضمام نوادر الامیر* (۱۳۸۴)، تصحیح و تدوین سید علی آل‌داود، تهران: نشر تاریخ ایران.
- نظام السلطنه مافی، حسینقلی خان (۱۳۶۲)، *خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه مافی*، به کوشش معصومه مافی و دیگران، باب اول، تهران: نشر تاریخ ایران.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰)، *تاریخ روضه الصفای ناصری*، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر، ج ۹، بخش دوم (۱۴)، تهران: اساطیر.
- (۱۳۸۵)، *تاریخ روضه الصفای ناصری*، ج ۱۰ (۱۵)، تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.
- هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۴)، *خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*، تهران: کتابفروشی زوار.
- (۱۳۶۳)، *گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت*، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران: نقره.

روزنامه‌ها

- شرف، نمره ۴۳، رمضان المبارک ۱۳۰۳.
- وقایع اتفاقیه، نمره ۴۲، بیست و ششم محرم الحرام ۱۲۶۸.
- وقایع اتفاقیه، نمره ۴۴، دهم صفر المظفر ۱۲۶۸.

List of sources with English handwriting

A) Newspapers

- *Šaraf*, No. 43, Ramazān 1303.
- *Waqāye'-e Ettefāqīye*, No. 42, 26 Mūharram 1268.
- *Waqāye'-e Ettefāqīye*, No. 44, 10 Šafar 1268.

B) Books

- Ādamīyat, Fereydūn (1378 Š.), Amīr Kabīr va Irān, Tehran: Kārazmī.
- Afzal al-Molk, Gōlām Hosin (1361 Š.), Afzal al-Tavārīk, Edited by Mansūreh Eteḥādīyeh (Nezām Māfi) va Sīrūs Sa'dvandīyān, Tehran: Našr- Tārīk-e Irān.
- Āl Davūd, 'Alī (1390 Š.), Asnād va Nāmeḥā-ye Amīr Kabīr, Tehran: Sāzmān-e Asnād va Ketābkāneh Mellī Iran.
- Amānat, 'Abbās (1393 Š.), Qebleh 'Ālam: Nāser al-Dīn Šāh-e Qājār va Pādešāhī-e Irān (1247-1313), Translated by Hasan Kāmšād, Tehran: Kārnāmeḥ.
- Amanat, Abbas (2011), "AMIR NEZAM", Encyclopaedia Iranica, Vol I, Fasc 9, pp. 965-966.
- Afšār, Īraj (1389 Š.), "Šeš Mošīr al-Dola 1," Boḳarā, 12, No. 12, Farvardīn, Tir, pp. 451-554.
- Ašraf, Aḥmad (1368 Š.), "Laqab va 'Onvān," in Zamīneh-ye Irānšenāsī, Edited by Čangīz Pahlavān, Tehran.
- Azkāei, Parvīz (1367 Š.), "Qarāgozlūhā-ye Hamadān," Āyanda, 14, No. 9-12, Āzar – Esfand, pp. 600-617.
- Bāmdād, Mahdī (1371 Š.), Šarḥ-e Hāl-e Rejal-e Irān dar Qarn-e 12 va 13 va 14 Hejrī, Vol. 1-3, Tehran: Zavvār.
- Brown, Edward (1376 Š.) Enqelāb-e Mašrūḡīat-e Irān, Translated by Mehrī Qazvīnī, Tehran: Kavīr.
- Eḥtešām al-Saltāneh (1377 Š.), Kāterāt-e Eḥtešām al-Saltāneh, Edited by Sayyid Mahdī Mūsāvī, Tehran: Zavvār.
- E'temād-al-Saltāna, Moḥammad Hasan Khān (1367 Š.), Merāt al-Boldān, ed. 'A. H. Navā'i va Mīr Hāšem Moḥadeḡ, Vol. 2, Tehran: Danešgāh-e Tehrān.
- E'temād-al-Saltāna, Moḥammad Hasan Khān (1389 Š.), *Ruz-nāma-ye kāterāt*, ed. I. Afšār, Tehran: Amīr Kabīr.
- E'temād-al-Saltāna, Moḥammad Hasan Khān (1357 Š.), Šadr al-Tavārīk yā Tārīk-e Šodūr: Šarḥ-e Hāl-e Yāzdah Nafar az Šadr-e Azamhā-ye Pādešāhān-e Qājār. Ed. by Moḥammad Mošīrī, Tehran: Rūzbehān.
- E'temād-al-Saltāna, Moḥammad Hasan Khān (1363 Š.), *Tārīk-e montazam-e Nāšeri*, ed. M. I. Rezvānī, Vol. III, Tehran: Doyāye Ketāb.
- 'Eteżād al-Saltāneh, 'Alī Qolī Mīrzā (1370 Š.), Eksīr al-Tavārīk: Tārīk-e Qājār az Āgāz tā 1259 AH, ed. Jamšīd Kīānfar, Tehran: Vīsmān.
- Eqbāl Āštīānī, 'Abbās (1392), Mīrzā Taqī Kān Amīr Kabīr, ed. I. Afšār, Tehran: Danešgāh-e Tehrān.
- Ġafārī, Moḥammad 'Alī (1361 Š.), Kāterāt va Asnād-e Moḥammad 'alī Ġafārī: Nāyeb Avval-e Pīškematbāšī (Tārīk-e Ġafārī), ed. Mansūreh Eteḥādīya va Sīrūs Sa'dvandīyān, Tehran: Našr- Tārīk-e Irān.
- Hedayat, Mehdiqolī kān (1344 Š.), Kāterāt o katarāt: tuša-i az tārīk-e šeš pādšāh wa guša-i az tārīk zendagi-e man, Tehran: Zavvār.
- Hedayat, Mehdiqolī kān (1363 Š.) Gozāreš-e Irān: Qājāriya wa mašrūḡīyat, ed. by Moḥammad-'Alī Sawtī, Tehran: Noqra.
- Hedayat, Rezā Qolī kān (1380 Š.), Tārīk-e Rozāt al-Šafā Nāšeri, ed. Jamšīd Kiyānfar, Vol.

- 9, Part 2 (14) Tehran: Asāṭīr.
- Hedāyat, Rezā Qolī k̄ān (1385 Š.), *Tārīk-e Rożat al-Şafā Nāşerī*, ed. Jamşīd Kiyānfar, Vol. 10, (15) Tehran: Asāṭīr.
 - Jahāngīr Mīrzā (1327 Š.), *Tārīk-e No: Şāmel-e Havādeţ-e dore-ye Qājārīye az Sāl-e 1240 tā 1267 Qamarī*, ed. Abbas Eqbāl, Tehran: Ketābkāneh ‘Alī Akbar ‘Elmī va Şorakā.
 - K̄ān-Malek Sāsānī, Aḥmad (1338 Š.), *Sīāsatgarān-e dawra-ye Qājār*, Vol. 1, Tehran: Hedāyat and Bābak.
 - Kasravī, Aḥmad (1385 Š.), *Tārīk-e maşruţa-ye Irān*, Tabrīz: Aḳtar.
 - K̄āvārī Şīrāzī, Mīrzā Fazl allāh (1380 Š.), *Tārīk-e Zolqarnein*, ed. By N. Afşārfar, Vol. 2, Tehran: Vezārat-e FARhang va Erşād-e Eslāmī va Ketābkāneh, Mūzeh va Markaz-e Asnād-e Majles-e Şorā-ye Eslāmī.
 - K̄ūrmōji, Moḥammad Jafar (1363 Š.), *Ḥaqāyeq al-Aḳbār-e Nāşerī*, ed. Ḥosein Kādīv Jam. Tehran: Ney.
 - Makkī, Hosien (1366 Š.), *Zendagānī-e Mīrzā Taqī K̄ān Amīr Kabīr*, Tehran: ‘Elmī.
 - Mostowfī, Abd-Allāh (1377 Š.) *Şarḥ-e zendegānī-e man: tāriq-e ejtemā’i wa edārī-e dowra-ye Qājariya.*, Vol. 1, Tehran, Zavvār.
 - Nader Mīrzā (1373 Š.), *Tārīk va Joḡrāfiyā-e Dār al-Saltāna Tabrīz*, ed. Ğolām Rezā Ṭabāṭabāee Majd, Tabriz: Sotūdeh.
 - Nāmāhā-ye Amīr Kabīr be Enzemām-e Navāder al-Amīr (1384 Š.), ed. Sayyid ‘Alī Āl Dāvūd, Tehran: Naşr- Tārīk-e Irān.
 - Neẓām-al-Saltāna, Ḥoseinqoli Khan (1362 Š.), *Kāterāt va asnād-e Ḥosaynqoli Khān Neẓām-al-Saltāna Māfi*, ed. M. Neẓām Māfi et al., Part 1, Tehran: Naşr-e Tārīk-e Irān.
 - Rīāḥḥī, Moḥammad Amīn (1372 Š.), *Tārīk-e Koī*, Tehran: Tūs.
 - Sanandajī, Mīrzā Şokr allāh (1375 Š.), *Toḥfeh Nāşerī: dar Tārīk va Joḡrāfiā-ye Kordestān*, ed. Heşmat allāh Ṭabībī, Tehran: Amīr Kabīr.
 - Sepehr, Abd’ul Hosein K̄ān (1377 Š.), *Yāddāsthā-ye Malek al-Movarekīn va Merāt al-Vaqāye’ Moẓafarī*, ed. ‘A. H. Navā’ī, Tehran: Zarrīn.
 - Soleymānī, Karīm (1379 Š.), *Alqāb-e Rejāl-e dore-ye Qājārī-e*, Tehran: Ney.
 - Taymūrī, Ebrāhīm (1361 Š.), *Taḥrīm-e Tanbākū: Avvalīn Moqāvemāt-e Manfī dar Irān*, Tehran: Ketābhā-ye Jībī.

C) Articles

- Majd al-Eslām, Kermānī (1328 Š.), “Manāşeb va Algāb,” *Yaḡmā*, 2, No. 12, Esfānd, pp. 574-579.
- Amānat, ‘Abbas (2001), “AMĪR NEZĀM,” *Encyclopædia Iranica*, I/9, pp. 965-966.

Refereneces in English, French and German

- de Sercey, F. E. (1928), *Une ambassade extraordinaire: La Perse en 1839-1840*, Paris.
- Dunsterville, L. C. (1920), *The Adventures of Dunsterforce*, London.
- E. Flandin and P. Coste (1843-54), *Voyage en Perse pendant les années 1840 et 1841*, 8 vols., Paris.
- Keddie, Nikki (1966), *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892*.
- Polak, Jakob Eduard (1865), *Persien: das Land und seine Bewohner; Ethnographische Schilderungen*, Leipzig Brockhaus.
- Serena, C. (1883), *Hommes et choses en Perse*, Paris.

A Look at the Office of the Amir Nizam in the Qajar Period¹

Abbas Ghadimi Gheydari²
Mohaddeseh Hashemilar³

Receive: 14/5/2019
Accept: 25/1/2020

Abstract

Titles are one of the most important indicators of recognizing bureaucratic structure. The titles of political, military, administrative, and financial issues and their understanding of the impact of political, social, and economic developments are a double-sided process that should be taken into account in re-examining Iran's social and administrative history. The Qajar bureaucracy was a wide range system, and the titles in this office had special appellation and functions. One of the special titles of the Qajar era was the office of "Amir Nizam". This title was one of the new military titles in the structure of the newly emerged Qajar Army that faced ups and downs and changes in the Qajar era. The specific needs of the society of that time led to the change of function of the Amir Nizam from military to administrative. The developments of the Mid-Qajar era also reduced the Amir Nizam from a high official to a mere ceremonial nickname. This article examines the reasons and the necessities of this office, looking at the personalities of the holders, duties, and functions of this office.

Key words: Amir Nizam, Titles , Qajar, Army, Administrative structure

1. DOI: 10.22051/hii.2020.22665.1813

2. Associate professor, Department of History, Tabriz University; ghadimi@tabrizu.ac.ir

3. MA in History of Iran, Tabriz University (Corresponding Author);
Mohaddeseh_hashemilar@yahoo.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493